

دین و دنیا

میزگرد دین و دنیا با حضور حجت‌الاسلام صادق
لاریجانی، دکتر سیدجلال‌الدین مجتبیوی، سیدمحمد
آوینی، محمدعلی شاعری، مسعود ترقی‌جاه و دکتر رضا
داوری

دکتر داوری: بسم الله الرحمن الرحيم. این مجلس در باب نسبت میان دین و دنیا تشکیل شده است. اگر چه این موضوع در حد خود چندان پیچیده نیست، اما برای برطرف کردن بعضی از سوء تفاهات، توضیحاتی درخصوص آن مطرح می‌شود. سؤال نخست را این گونه مطرح می‌کنم که معنی دنیا چیست؛ آیا دنیا فقط از خدا غافل شدن است؟ ما وقتی سخن از نسبت دین و دنیا می‌کنیم در حقیقت چه معنایی را از دنیا مراد می‌کنیم؟

دکتر مجتبیوی: بنده فکر می‌کنم که مسئله نسبت دین و دنیا یکی از مهمترین مسائلی است که تاکنون برای بشر مطرح بوده است. یعنی هیچ انسانی وجود ندارد که بتواند خود را از این مسئله برکنار بداند، همه به نحوی با این مسئله سر و کار دارند مردم تا اندازه‌ای با مفهوم دین آشنا هستند، اما در اینجا ما باید قدری بیشتر به توضیح و تعریف از دین و دنیا بپردازیم اینکه مولوی می‌گوید: چیست دنیا، از خدا غافل بدون و زن نی قماش و نقده و فرزند

باید ببینیم منظور مولوی از این شعر چیست؟

به نظر بنده، او می‌خواهد بگوید: دنیا همین عالم مادی و عالم طبیعت یعنی مال و زر و سیم و زن و فرزند نیست، بلکه دلبستگی به هر چیزی است که انسان را از خدا غافل می‌سازد. پس بهتر است ابتدا معنی و مفهوم دین و دنیا را روشنتر کنیم.

جامعه‌شناسان دین را به معنای عام آن در نظر می‌گیرند. آنها معتقدند که دین عبارت است از اولاً اعتقاد به امور غیبی و مقدس؛ و ثانیاً: انجام اعمال و مناسک و عبادات. ما اگر بخواهیم برای اهل دیانت این مسئله را بازگو کنیم؛ باید بگوییم که دین عبارت است از دستورهایی که از طرف خداوند برای راهنمایی بشر فرستاده شده و این دستورات شامل سه قسمت می‌شود؛ اول: اعتقادات یعنی ایمان به مبدأ و معاد و پیامبران؛ دوم: انجام تکالیف و وظایف اخلاقی؛ و سوم: احکام و دستورهای عملی. اما ما از طرف دیگر می‌توانیم دین را به معنای عام آن با عنوان فطری بودن هم مورد بررسی قرار دهیم. دین از این جهت یعنی دلبستگی و ارتباط انسان با آفریننده و نگهدارنده موجودات، کسی که هم آفریننده است و هم ناظر بر اعمال انسانها.

اما دنیا یک معنی در ذات و درون خود دارد که عبارت است از اشیاء موجود در زمین از قبیل شهرها و خانه‌ها و باغها و املاک و نیز حیوانات و گیاهان و معادن

و امثال اینها که بشر از آنها به نفع خود بهره می‌گیرد. و یک معنا هم در ارتباط با انسان دارد که آن همان دلبستگی و علاقه‌ای است که انسان به وسایل و اسباب دنیا دارد. این ارتباط و دلبستگی هم به دو گونه است: یکی علاقه قلبی انسان به دنیاست که بر اثر این علاقه تمام تلاش خود را صرف دنیا می‌کند و در این راه همه هم و غم خود را مصروف می‌کند و دیگری علاقه عملی یعنی اشتغال انسان است به بهره‌برداری از آنچه در دنیا وجود دارد تا نیازهایش را بر طرف سازد و در همین جاست که غفلت پیش می‌آید، زیرا که او نمی‌داند این اسباب و وسایل برای چه آفریده شده است و خود او برای چه آفریده شده است. مولوی در این زمینه می‌گوید:

چیست دنیا، از خدا غافل بدن

نی قماش و نقده و فرزند و زن

پس به یک اعتبار می‌توان گفت دنیا، مال و کالا و زر

و سیم و فرزند و زن است، اما بعد می‌گوید:

مال را گر بهر دین باشی حمول

نعم مال صالح خواندش رسول

و این شعر مولوی، اشاره به حدیث نبوی است که

فرمودند: نعم المال الصالح للرجل الصالح.

آب در کشتی هلاک کشتی است

آب اندر زیر کشتی پستی است

مراد مولوی این است که همان علاقه قلبی و علاقه به

اشتغال کار باعث می‌شود که انسان آن چنان دنبال امور

دنیا برود که از خدا غافل بشود. و برای رسیدن به آنها همه

چیز را فدا کند و در واقع کار او به ملامی و مناهمی و

سقوط منتهی شود. در قرآن و حدیث از این جاست که

نکوهش و مذمت دنیا شروع می‌شود. در قرآن و حدیث،

دنیا به صورتهای گوناگون وصف و نکوهش شده است و

کسانی که به اخلاق اسلامی و قرآن و حدیث آشنایی

دارند در این مورد تعجب خواهند کرد و می‌پرسند چرا در

تعلیمات اخلاق اسلامی که همواره جنبه اعتدال مورد

توجه قرار گرفته، دنیا این چنین مورد نکوهش قرار گرفته

است؟ پاسخ این است که چون طبع آدمی نسبت به

تمایلات و خواهشها و شهوات طرف افراط را خواستار

است و تنها با نصیحت و پند و اندرز ساده نمی‌توان مانع

از زیاده‌روی تمایلات و خواهشهای انسان شد، لذا در

قرآن و حدیث به انسان هشدارهای بسیاری داده شده

است تا تمایل به افراط در انجام این امور، به حد اعتدال

برسد.

متکلمین اسلامی گفته‌اند پیامبران برای دو کار

بسیاری از مردم هستند که وسایل را به جای غایات قرار می‌دهند. مثلاً به دنبال پول می‌روند تا بتوانند برای خود مسکن و خوراک و پوشاک و مانند اینها فراهم کنند، اما بعد آن را غایت خود می‌سازند و به پولپرستان تبدیل

فرستاده شده‌اند: یکی اینکه انسان را به خدا و آخرت متوجه سازند و دیگر اینکه معاش او را منظم کنند. اگر معاش و حیات دنیوی انسانها به درستی تنظیم نشده باشد، به راه انحراف کشیده می‌شوند. اینکه یکی از



می‌شوند. قرآن به اینگونه افراد هشدار می‌دهد که زندگی دنیا در قبال آخرت از مقام اندکی برخوردار است و کالا و بهره کوچکی است.

فلاسفه قرن نوزدهم می‌گویند تعلق به ارزشهای عالی، زندگی را ناچیز و بی‌اعتبار می‌سازد؛ به نظر من این سخن تا حدودی درست است اما ظاهراً صاحب آن گفتار نظرش این است که یا باید دنبال ارزشهای عالی رفت و یا زندگی را نجات داد. ولی نکته همین جاست که نجات زندگی با ارزشهای عالی امکان‌پذیر است و اگر این ارزشهای عالی وجود نداشته باشند، زندگی انسانها نمی‌تواند در مسیر صحیح خود قرار بگیرد و انسانها هرگز نمی‌توانند به کمالات و مراتب عالی انسانی راه یابند. همانطور که می‌دانیم منبع و مرجع قطعی ما مسلمانان در همه زمینه‌ها قرآن است. در قرآن آمده است «اعلموا انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثرفی الاموال و الاولاد، ... و مال الحیاة الدنیا الامتاع الغرور» یعنی بدانید که زندگانی دنیا بازی و سرگرمی و آرایش و فخر کردن با یکدیگر و نازدیدن - یا فزون طلبی - در مالها و فرزندان است... و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست. و این همان نتیجه دل بستگی و علاقه دنیاست. حافظ به همین معنی و با دید عرفانی است که می‌گوید:

حجت الاسلام صادق لاریجانی: اجازه می‌خواهم در خصوص فرمایشات آقای دکتر مجتوبی، توضیح کوتاهی عرض کنم. سرانجام روشن نشد که ایشان معنای مورد نظر مولوی (برحسب ظاهر اولی کلام) را قبول کردند یا نه؟ توضیحات اخیر ایشان نشان می‌دهد که دنیا می‌تواند به دو گونه باشد: دنیا می‌تواند از آن جهت که موجب غفلت است مذموم باشد؛ ولی همین دنیا می‌تواند از آن جهت که وسیله‌ای برای تکامل بشر در این ظرف خاص است ممدوح باشد. این کلام حقیقی است اما با صدر کلمات ایشان قدری مغایرت دارد.

بنابراین تصور می‌کنم آقای مجتوبی هم این را می‌پذیرند که حقیقت دنیا عین غفلت از حق نیست و دنیا فی حد ذاته مذموم نیست و شواهد روایی بسیاری هم در این خصوص وجود دارد. برای مثال، چنانکه گفتیم، در کلمات امیرالمؤمنین علی (ع) آمده است:

«الدنیا - منجر اولیاءالله» و نیز «الدنیا - مسجد احباءالله» [نهج البلاغه - حکمت ۱۱۳۱] گمان می‌کنم اگر سؤال را به نحو دیگری طرح کنیم، نتیجه دقیقتر و مفیدتری به دست آوریم. سؤال به آن صورت که طرح کرده‌اید، بیشتر جنبه «الغوی» دارد؛ اینکه بپرسیم از این

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق

حافظ در این شعر به همان آیه اشاره دارد که زندگی این دنیا یک نوع بازی و سرگرمی است و کسانی که خود را به آن مشغول می‌کنند، آن را به عنوان یک وسیله در نظر نمی‌گیرند، بلکه به عنوان یک غایت تلقی می‌کنند.

لفظ چه معنایی به ذهن تبادر می‌کند، بستگی به این دارد که لفظ دنیا برای چه معنایی وضع شده باشد (تعییناً یا تعیناً). و گمان نمی‌کنم حلّ این مسئله چندان مورد توجه باشد. ولی اگر صورت سؤال را عوض کنیم و با اشاره به

این دنیا سروکار دارد. و بنابراین، دین باید برای این دنیای انسان هم برنامه‌ای داشته باشد. انسان ممکن است به مرحله‌ای برسد که این دنیا موجب غفلت او نشود، چنانکه معصومین و اولیاء کامل حقّ به این مرحله



*** صادق لاریجانی: دنیا عین غفلت از حق نیست، بلکه می‌تواند با «تذکر» و عدم غفلت نیز جمع شود.**

رسیدند، در حالی که برای اکثر مردم، دنیا حجاب است. با این حال باید توجه کرد که انسانها در این دنیا واقع شده‌اند و ناگزیر حرکتشان به سوی کمال هم از همین مسیر صورت می‌گیرد؛ حجاب بودن دنیا منافاتی با این ندارد که در عین حال وسیله‌ای برای کمال باشد، انسان می‌تواند از مرحله‌ای به مرحله‌ دیگر برسد. به عنوان مثال علم و حیات علمی، با همه شرافتش می‌تواند حجاب باشد، ولی این مطلب منافاتی با «کمال» بودن آن نسبت به هزاران «دنیای» دیگر ندارد؛ کسی که علم را برای علم می‌خواهد، هنوز از حجاب دنیا ترسته است. ولی چنین کسی با انسان بیکاره و مهملی که عمر خویش را بیهوده به هدر می‌دهد و یا همه‌اش به دنبال نان و آب است، قابل مقایسه نیست.

بنابراین در پاسخ به سؤالی که مطرح شد باید به دو نکته اشاره کنم:

اولاً دنیا به معنایی که آوردیم، ذاتاً عین غفلت از حق نیست، بلکه دنیا می‌تواند با «تذکر» و عدم غفلت نیز جمع شود.

ثانیاً باید توجه کرد که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم در این دنیا واقع شده‌ایم و حجاب بودن آن منافاتی با وسیله بودن آن برای سیر کمال ندارد. و به نظر می‌رسد که مولوی هم به لحاظ پاره‌ای ابیات دیگر، همین معنا را در نظر دارد نه اینکه مطلقاً دنیا را غفلت از حقّ و مذموم بدانند.

هر یک از معانی مختلف دین بپرسیم که این معنا چه آثار و لوازمی دارد: مثلاً بپرسیم آیا دنیا به این معنا عین غفلت از حقّ است یا نه؟ در بسیاری اوقات پاسخ این سؤال از حدّ قراردادها فراتر می‌رود و نیاز به بحث و تأمل دارد. مثلاً اگر کسی دنیا را این‌گونه تعریف کند که [که تا حدّی با افکارات ما هم سازگار است] دنیا همان جهت طبیعت و ماده، و قوای مربوط به عالم طبیعت و ماده از قبیل غرایز حیوانی انسان است و خواسته‌هایی را که به انسانیت انسان مربوط است در بر نمی‌گیرد و تنها به جهات حیوانی انسان مثل اکل و شرب و جاه و مقام و امثال آن بستگی دارد، در این صورت می‌توانیم بپرسیم که آیا چنین معنایی از دنیا، عین غفلت از حقّ است و یا اینکه حیثیّات دیگری را هم می‌توان در آن پیدا کرد؟ پاسخ به این سؤال دیگر قراردادی نیست.

به نظر می‌رسد که دنیا به این معنا، می‌تواند موجب غفلت از حقّ باشد و در عین حال می‌تواند مسیری برای تکامل انسان محسوب شود. حقّ این است که ما در این دنیا، به این معنا، واقع هستیم، و این «وقوع» به اختیار ما نبوده است؛ به لحاظ اینکه ما موجودی ذو ابعاد هستیم، ناگزیر «بُعد»ی و «جنبه»ای از ما در این دنیا واقع شده است: هم بدن ما و هم مراتب پایین نفس، سر و کارش با این دنیا است. پس انسان نمی‌تواند از این دنیا بریده باشد و از همین جاست که دین نیز نمی‌تواند نفی دنیا به نحو تام و کلی باشد؛ انسانی که در این دنیا واقع شده، ناگزیر با

برعکس ممکن است نماز بخوانیم اما در واقع کار دنیایی انجام داده باشیم. مثلاً اگر کسی به حج می‌رود تا مردم به او لقب حاجی بدهند، این در واقع کار دنیایی انجام می‌دهد. بنابراین این دنیا می‌تواند وسیله‌ای برای رسیدن

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه کرد، تمییز «دنیاپرستی» و «غایت بودن» دنیا است از «ظرف عمل» بودن آن. در سراسر قرآن و نهج البلاغه و کلمات ائمه معصومین (علیهم السلام) دنیاپرستی و قمر نظر انسان به



*** دکتر مجتبی‌وی: زندگی دنیوی یک نوع سرگرمی است و کسانی که خود را بدان مشغول می‌سازند، آن را به عنوان یک وسیله در نظر نمی‌گیرند؛ بلکه به عنوان یک غایت تلقی می‌کنند.**

به آخرت باشد. اگر انسان به دنبال روزی و طلب حلال رود این از بالاترین عبادتها است. همانطوری که پیامبر فرموده است: «العبادة سبعون جزء افضلها طلب الحلال» یا حضرت صادق می‌فرماید: «کسی که برای اهل و عیالش رنج می‌کشد کار او مانند مجاهد فی سبیل الله است.» همچنین آن حضرت فرمود: «در طلب روزی تنبلی نکنید که پدران ما کار و تلاش می‌کردند و به دنبال روزی می‌رفتند.»

دنیا، مذموم و نکوهیده شمرده شده است؛ اما در عین حال همین دنیا مزرعه آخرت و مثجر اولیاء الله محسوب شده است؛ پس فرق است بین اینکه «دنیا» غایت انسان باشد یا «ظرف» عمل انسان.

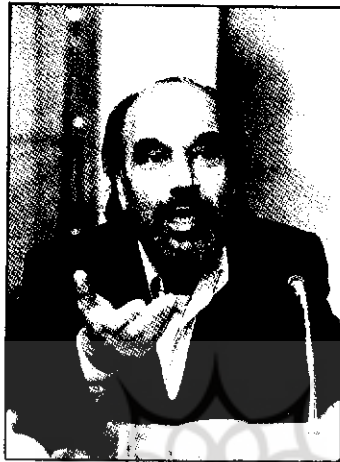
دکتر مجتبی‌وی: همانطور که عرض کردم، متکلمان بیان می‌کنند که دین برای دو چیز است و این دو چیز همانا توجه دادن مردم به خداست و راه رسیدن مردم به کمالات. اما متکلمان اینگونه تشخیص می‌دهند که برای رسیدن به کمالات، دنیا باید درست و منظم باشد. پس دنیا برای فرو رفتن در آن نیست بلکه وسیله‌ای است برای رسیدن به کمالات و مراتب عالی همانطور که گفته‌اند «الدنيا مزرعة الآخرة» دنیا وسیله‌ای است برای رسیدن به کمالات و آخرت. اگر ما دنیا را به صورت استقلالی در نظر بگیریم، این نظر خلاف دین و غفلت از خدا خواهد بود؛ اما اگر به صورت تبعی و به عنوان وسیله بگیریم راه رسیدن به کمالات خواهد بود. شخصی خدمت حضرت صادق رسید و گفت: من دنیا را دوست دارم و دوست دارم که دنیا به من رو کند. حضرت فرمود: قصد داری با دنیا چه بکنی؟ گفت: من و عائله‌ام از آن بهره‌مند شویم و به وسیله آن صلوة رحم و انفاق کنم و به زیارت خانه خدا بروم. حضرت فرمود: اینها از دنیا نیست، بلکه از آخرت است. بنابراین ممکن است ما به کار دنیا پردازیم ولی این پرداختن به عنوان آخرت برای ما محسوب شود، و

دکتر داوری: آیا غایت دین سامان دادن به امر معاش مردم است؟

حجت الاسلام صادق لاریجانی: این پرسش را از دو منظر مختلف می‌توان طرح کرد: منظر درون دینی و منظر بیرون دینی، و طبعاً نحوه پاسخها و استدلال بر آنها بر حسب اختلاف منظرها متفاوت خواهد بود. گرچه ممکن است در نهایت به یک «پاسخ» واحد برسیم؛ یعنی به نتیجه‌ای یکسان.

اگر از منظر درون دینی به این مسئله بنگریم، یعنی غرض روشن شدن این امر باشد که خود دین چه هدفی برای دین قائل است و چه غرضی برای آن ارائه می‌کند، در این صورت باید به متون دین مراجعه کنیم و کتاب و سنت را بکاویم و ببینیم چه پاسخی برای این سؤال قابل تحصیل است.

که برنامه داشتن برای کلی و جزئی معاش انسانها امری است، و غایت بودن این معاش امری دیگر. تا اینجا راجع به ادله بیرون دینی. اما به لحاظ ادله درون دینی، هم می توان گفت که از کل کتاب و سنت این



طور استنباط می شود که غایت دین صرفاً سر و سامان دادن به امر معاش مردم نیست و غایت دین رساندن مردم به مدارج بسیار عالیتری است. البته در پاره ای آیات قرآنی برقراری عدل و قسط، غرض اصلی انزل کتب و ارسال رسل شمرده شده است، چنانکه آمده است: «و انزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط»

ولی توجه به آیات دیگر روشن می کند که این اغراض تبعی اند و غرض امر دیگری بوده است. به عنوان مثال در آیه شریفه آمده است: «ما خلقت الانس و الجن إلا ليعبدون» (ما انس و جن را جز برای عبادت خلق نکرده ایم) و در بعضی تفاسیر روایی «يعبدون» به «يعرفون» تفسیر شده است؛ یعنی غرض از خلقت معرفت حق است. و در این صورت معنا ندارد که غرض از خلقت شناختن یا عبادت پروردگار باشد، و در عین حال دینی که نازل شده صرفاً برای تنظیم معاش مردم باشد.

دکتر داوری: به نظر می رسد این بحثها تا حدی متوقف بر این است که ما از «دین» چه می فهمیم، چه تلقی از «دین» داریم و بالاخره «دین» را چگونه تعریف می کنیم. به نظر شما دین را چگونه باید تعریف کرد؟

حجت الاسلام صادق لاریجانی: به نظر من این سؤال هم مهم است و هم دشوار. اهمیت آن از این جهت است که دین در بسیاری از قضایا، «محمول» یا «موضوع» را

اما اگر از منظر بیرون دینی به مسئله نگاه کنیم، مسیرها فرق می کند. در این صورت، سوای کتاب و سنت، باید ببینیم آن ادله ای که اصل ضرورت دین و نیاز به آن را ثابت می کنند، چه غایتی برای دین مطرح می سازند.

به نظر می رسد که ادله بیرون دینی به نتیجه یکسانی نمی رسند. برخی از ادله اقامه شده بر ضرورت اصل دین و نیاز به آن طوری طرح می شوند که نتیجه آن این است که غایت دین، سامان دادن به امر معاش مردم است. پاره ای از کلمات بوعلی در اشارات و کلام خواجه در شرح آن، چنین وضعی دارند. آن طور که اکنون به خاطر دارم، بوعلی در باب اثبات ضرورت بعثت انبیاء، استدلال می کند که انسانها که ناگزیر مبدئی هستند [یا مبدئی بالطبع] بدون دین نمی توانند به اجتماع خویش نظمی ببخشند و بدون انتظام جامعه اصل حیات بشری در خطر خواهد افتاد.

این نحوه از استدلال اگر فقط به ظاهرش توجه شود، غایتی جز نظم و انتظام و معاش همین دنیایی مردم برای دین تصویر نمی کند. ولی حق این است که چنین برهانهایی را به آسانی نمی توان پذیرفت. اگر بپذیریم که انسان دارای نفسی است که می تواند مدارج عالی کمالات روحی را طی کند و همین طور بپذیریم که انسان قیامت و معادی دارد که سعادت حقیقی وی به وضع او در آن مراحل و مواقف بستگی دارد، در این صورت نمی توان پذیرفت که دین در غایت خویش، این جنبه از انسان را، که جنبه حقیقی اوست، مهمل نهاده و مد نظر نداشته است. و طبیعاً باید غایت دین در اولین مرحله متوجه این مواقف و این ابعاد حیات انسانی باشد. و فقط در مرحله بعد، به حیات دنیایی انسان و انتظام آن، به عنوان وسیله و ابزاری برای وصول به آن هدف نهایی بپردازد.

با این نگاه، نیاز به دین برای صعود به قتل عالی کمالات انسانی است. انسان کمالات اصیل و مراحل علوی خویش را نمی شناسد و در صورت شناختن، راه صعود به آنها را نمی داند؛ دین برای راه بردن انسان به آن کمالات است.

در عین حال، سامان دادن به وضع زندگی انسانها، از اغراض تبعی دین است؛ چون رسیدن به کمال حقیقی جز با عبور از حیات دنیا میسر نیست و این «عبور» نیازمند برنامه و دستور است تا از هدف نهایی باز نماند. عدم انتظام در معاش استعداد وصول به آن غایات را باطل و ضایع می سازد و بدین جهت است که از دین انتظار می رود در همه شوون بشری دخالت کند و برای حرکات و سکنات وی برنامه ای داشته باشد. ولی پر روشن است

تشکیل می‌دهد و لذا تا به درستی روشن نشود که معنای آن چیست یا حقیقت آن کدام است، به دشواری می‌توان آن پرسشها را پاسخ گفت. مثلاً «آیا دین کامل است؟»، «آیا دین نیازهای انسان را بر طرف می‌کند؟»، «آیا دین با



***صادق لاریجانی: انسان کمالات اصیل و مراحل علوی خویش را نمی‌شناسد و در صورت شناختن، راه صعود به آنها را نمی‌داند؛ دین برای راه بردن انسان به آن کمالات است.**

اخلاق رابطه‌ای و نسبتی دارد؟» ... در همه این سؤالا لفظ «دین» آمده است و هر معنایی از آن، پاسخی خاص می‌طلبد.

برای دین تعاریف بسیار متعددی ارائه کرده‌اند: تعاریف جامعه‌شناختی، تعاریف روانشناختی، تعاریف کارکردگرایانه (Functionalist) و هکذا؛ ولی با مراجعه به تعاریف مذکور روشن می‌شود که همه این تعاریف «دلبخواهی» است، یکی آن را به عنوان رابطه غایی انسان با خدا می‌داند؛ یکی دین را اخلاق تعالی یافته می‌شمرد؛ برخی دین را پاسخی به نیازهای اجتماعی بشر می‌دانند و هکذا.

قبل از شروع به هر تعریفی، این نکته را باید روشن کرد که سؤال از معنا یا حقیقت دین خود به چه معناست؟ سؤال از معنای دین را می‌توان سؤال از معنای لغوی آن تلقی کرد، که در این صورت بحثی لغوی خواهد بود. باید ببینیم لفظ «دین» در فارسی و عربی و همینطور religion در انگلیسی و هکذا، چه معنایی را به ذهن متبادر می‌سازند و مردم از آن چه می‌فهمند. مراجعه به فرهنگها معمولاً به این شناخت کمک می‌کنند.

اما سؤال از معنای «دین» می‌تواند معنای دیگری داشته باشد؛ سؤال از واقعیت و ماهیت دین و اینکه حقیقت دین چه حدودی دارد. این سؤال با سؤال اول فرق می‌کند ولی همیشه این فرق روشن نیست و بسیاری به خطا این دو سؤال را یکی می‌پندارند. علی‌الخصوص که

این پندار گهگاه در کتب علمی همچون علم اصول خودمان راه یافته، و لذا گاه شنیده می‌شود که الفاظ برای ماهیات و ذوات اشیاء وضع شده‌اند: مثلاً لفظ «انسان» وضع شده است برای ماهیت انسان؛ در حالی که این نظر پنداری بیش نیست و موضوعاً لفظ نمی‌تواند ماهیات اشیاء باشد. بنده تفصیل این مطلب را در معرفت دینی آورده‌ام و کریپکی (Kripke) در کتاب ضرورت و تسمیه، آن را مستوفی بحث کرده است. در اینجا فقط به این نکته اشاره می‌کنم که شاهد بر اختلاف دو مسئله این است که سؤال دوم را نمی‌توان از طریق مراجعه به فرهنگها حل کرد، باید به کندوکاوی علمی پرداخت چه از طریق تجربه و چه از غیر آن، باید به دنبال واقعیت دین رفت و حدود آن را شناخت. برای روشن شدن این نکته به مثال محسوستری می‌توان پرداخت؛ اگر بپرسیم «آب» چیست؟ چگونه به این سؤال می‌توان پاسخ داد؟ پاسخ ما به این سؤال دایر مدار این است که سؤال را چگونه تلقی کنیم؛ اگر سؤال از معنای عرفی و لغوی «آب» باشد، باید ببینیم از لفظ «آب» چه معنایی به ذهن متبادر می‌شود. یا باید با رجوع به فرهنگها و گردآوری شواهد، به معنای تحقیقی یا تقریبی آن دست یافت.

اما اگر سؤال از معنای لغوی آب نباشد، بلکه سؤال از ماهیت صورت نوعیه‌ای است که با نشان دادن مصداقها به آن اشاره می‌کنیم، در این صورت رجوع به کتابهای لغت و فرهنگها بیراهه رفتن است. حقیقت آن را باید با کندوکاو علمی و با تجربه به دست آورد [اگر چنین امری میسر باشد] مثلاً به تجربه معلوم می‌شود که حقیقت آب از ملکولها و اتمها و الکترونها و... تشکیل شده است. هیچ یک از این عناصر لازم نیست که در معنای لغوی کلمه ملحوظ شوند.

با این توضیح به مسئله اصلی بر می‌گردیم. سؤال از تعریف «دین» بود. گفتیم اگر مراد معنای لغوی آن باشد، طریق به دست دادن این تعریف مراجعه به عرف هر زبانی است و حصول «تبادر» معنای آن یا با مراجعه به فرهنگهای لغت و گردآوری شواهد معنایی. ولی چنین سؤال و جوابی هیچ مشکل اساسی و فلسفی پیرامون دین را حل نمی‌کند. فقط برای فهم عرفی عبارت و قضایایی که «دین» در آنها بکار رفته به درد می‌خورد.

اما اگر مراد از سؤال قبلی، سؤال از واقعیت «دین» و حقیقت آن باشد در این صورت با مسئله‌ای دشوار روبرو هستیم.

اولاً آیا بین همه ادیان یک جامع ذاتی وجود دارد تا از

حقیقت این جامع ذاتی یا به عبارت دیگر از حدود این ماهیت خاص، سؤال کنیم؟ و در صورت مسلم دانستن این جامع ذاتی، چگونه می‌توان به حریم آن دست یافت. خصوصاً با وجود بُعد زمانی نسبت به این ادیان و وقوع تحریف در کتب مقدس و نارسایی در مدارک تاریخی. وضع ما درست مثل کسی است که با یک مصداق از «آب» روبرو می‌شود و می‌خواهد به این وسیله ماهیت «آب» را تحصیل کند و حدود آن را تعیین نماید. این نکته نیازی به توضیح ندارد که این غیر از انکار واقعیت و ماهیت دین است. بحث بر سر شناخت آن ماهیت است. و باز باید توجه کرد که بحث اکنون، صیغه‌های بیرون دینی دارد و اینکه خود دین راجع به ماهیت دین چه سخنی دارد، بحث دیگری است.

به نظر می‌رسد وقتی به این مشکل بر می‌خوریم، باید در خود سؤال تجدید نظر کنیم و ببینیم این سؤال که «دین چیست؟» به چه کاری می‌آید. اگر واقعاً غرض تشخیص یک پدیده از پدیده‌های دیگر است، در این صورت با همان مشکلات فوق روبرو هستیم. اگر می‌خواهیم پدیده «دین» را در مقابل پدیده‌های دیگری مثل «آب»، «هوا»، «جامعه» و غیره بشناسیم، طبعاً با همان سؤال‌های فوق مواجهیم. ولی اگر سؤال از اینکه «دین چیست»، برای پاسخ به سؤال از آثار دیگری است که می‌تواند بر «دین» مرتب باشد، مثل این سؤال که آیا «دین کامل است»، آیا دین به نیازهای انسانی پاسخ می‌دهد؟ و هكذا، در این صورت، به نظر می‌رسد دیگر تشخیص حقیقت «دین»، از آن لحاظ که دین است، چندان تأثیری در بحث ندارد. سؤال از اینکه «آیا آنچه پیامبر برای بشر آورده است» نیازهای او را بر آورده می‌کند؟ همان فایده را خواهد داشت. مثلاً ما که با دین اسلام سروکار داریم، آنچه برای ما مهم است این است که «آیا آنچه که پیامبر اسلام (ص) برای ما آورده، قرآن مجید و سیره نبوی و امثال آن. آیا وافی به نیازهای بشر هست یا نه؟» و گمان ندارم دنبال جامع ذاتی و ماهوی بین این دین و سایر ادیان گشتن، چندان تأثیری در حل مسئله فوق داشته باشد. منحصراً اینکه در پی مواجه شدن با مسئله دشوار «ماهیت دین چیست؟»، گاه می‌توان به جای پاسخ مستقیم به مسئله، آن را دور زد و سؤال دیگری که در پس این سؤال نهفته [و به تناسب موارد فرق می‌کند] را مطرح کرد و در طرح آن سؤال و پاسخ آن، خواهیم دید که تشخیص «ماهیت دین» چندان نقشی ندارد.

غیر از مثال مذکور، می‌توانید این نکته را در مسئله

«قلمرو دین» هم پیاده کنید. کسی که می‌پرسد دین چیست؟ گاه برای این است که حدود و قلمرو دین را تشخیص دهد. اگر غرض ما تحدید قلمرو دین اسلام باشد. سؤال اصلی در این صورت



تحدید حدود «ما جاء به النبی» است و صدق عنوان «دین» در حل این مسئله چندان مداخلتی ندارد. یعنی سؤال در واقع این است که «آنچه که پیامبر اسلام (ص) از طریق وحی برای بشر آورده چه قلمرویی دارد؟» و هكذا...

شاید از همه جا روشنتر، این نکته، در مورد لزوم انتفاع از کلمات پیامبر و ائمه (ع) و از همه مهمتر قرآن، قابل طرح باشد. اگر سؤال از اینکه «دین چیست؟» در واقع برای این است که آنچه لازم الانتفاع است را از غیر لازم الانتفاع، متمایز سازیم، در این صورت می‌گوییم این اثر یعنی «لزوم پیروی و انتفاع» اثری نیست که بر عنوان دین و این پدیده خاص مرتب شده باشد. آنچه پیامبر به عنوان وحی از ناحیه وحی آورده است این اثر را دارد، خواه عنوان دین بر آن صادق باشد (که هست) و خواه صادق نباشد. بنابراین کسی که به دنبال این اثر می‌گردد، تبعید مسافت است اگر که عنوان و پدیده «دین» را واسطه سازد و به این دشواری افتد که این پدیده را چگونه می‌توان شناخت و چگونه می‌توان ثابت کرد که «دین» واقعیتی وحدانی و یکسان دارد.

دکتر داوری: در اینجا این بحث پیش می‌آید که پس تکلیف دینهای غیر و حیانی چه می‌شود. آیا آنها را هم باید با همین نحو مطالعه کرد؟

حجت الاسلام لاریجانی: اگر دین امر قدسی باشد،

دیگر دینهای ساختگی دین نخواهند بود. دین چیزی است که از سوی خداوند نازل شده باشد. مارکسیسم و بعضی از ادیان مثل کتب بودایی دین نیست. زیرا ما یک جامع حقیقی نداریم که بین اسلام،

التزامهایی دارد که ما می‌گوییم این التزامها شبیه به التزامهای شرعی است. اما مسئله این است که ما در عالم کنونی یک سری مشکلات داریم. ما چگونه می‌توانیم این مسائل را به دین و دیانت عرضه کنیم و جواب این مسائل



مسیحیت و مارکسیسم وجود داشته باشد و بعد بگوییم که می‌خواهیم این ماهیت یا جامع حقیقی را بشکافیم و حقیقت دین هم همین است. ما ابتدا باید ذات مشترک را بیابیم و بعد ادعا کنیم که این واقعیت دین است. راه دیگری که برخی به آن اشاره کرده‌اند، راه «تشابه خانوادگی» (family resemblance) آقای ویگنشتاین است که بر طبق آن ادعا می‌شود ما جامع ذاتی بین ادیان مختلف نداریم بلکه فقط افراد به هم شبیه هستند، مثل یک خانواده که افراد به هم شبیه هستند، دینها هم یک چنین حالتی دارند. دین اسلام، یهودیت، مسیحیت و ... در یک شبکه درهم تنیده به هم مرتبطند که تنها با هم تشابه دارند. در اینجا باید بگوییم که هر کسی تعریف خاصی از دین در نظر دارد، اما درست آن است که ما به دنبال همان آثاری که بدانها اشاره کردم برویم و این چنین نباشد که هر کسی هر طور دوست دارد دین را تعریف کند.

را از دیانت بگیریم. من فکر می‌کنم آقای ترقی جاه بهتر بتوانند این سؤال را مطرح کنند.

مسعود ترقی‌جاه: سؤال بنده از اساتید حاضر این است که به نظر ایشان چرا مسئله نسبت دین و دنیا آن طوری که در سده‌های اخیر مطرح شده، در قرون پیش از رنسانس مطرح نبوده؟ اگر به تمدن هندی، تمدن چینی، تمدن مصری، تمدن ایرانی و تمدن اسلامی و همینطور تمدن مسیحی قرون وسطی نگاه بکنیم، می‌بینیم که هر یک از آنها چندین قرن و برخی حتی بیش از هزار سال شکوفا بوده‌اند و در طی دوران شکوفایی خود هم دین داشته‌اند و هم دنیا و در هیچ یک از آنها این مسئله مطرح نبوده که برای آباد کردن دنیا باید دست دین را از کشورداری و مملکت‌داری و اداره امور، کوتاه کرد.

درحالی که در این چند قرن پس از رنسانس، ما می‌بینیم که مسئله دین و دنیا به یک مسئله نظری میان متفکران، تبدیل شده و از سده پانزدهم این نظر به تدریج مطرح شد که برای آباد کردن دنیا ضرورتاً باید دین را کنار گذاشت و حاکمیت دین بر دنیا را باید کنار گذاشت. برای بنده روشن شدن سز این مطلب خیلی مهم است؛ ایا اساتید محترم میان تحولات تمدنی اخیر، مثل رشد سریع صنعت و تکنولوژی و دموکراسی و نظام جدید بین‌الملل و تبعات آنها در زندگی روزمره و این نظر که باید دین را از رتبه و مرتبه قبلی‌اش پائین کشید و دستش را از تسلط بر

دکتر داوری: آقای لاریجانی فرمودند که بعضی گفته‌اند اگر دین این است، پس مارکسیسم هم دین است. من فکر می‌کنم همه نظمهای سیاسی و اجتماعی روگرفتی از دین است و همه ایدئولوژیها یک تشبیهی به دین می‌کنند و از این جهت مارکسیسم هم مستثنی نیست. در ۳۰ یا ۴۰ سال پیش کتابی را دیدیم با این عنوان: مارکسیسم به عنوان شریعت، شریعت یک باید و نبایدهایی دارد و یک تکالیفی را تعیین می‌کند و

دنیا کوتاه کرد، تناسبی وجود ندارد؟ تحلیلگران اندیشه در مغرب زمین خود به این تناسب با تاکید فراوان اشاره می‌کنند؛ اما وقتی این مسئله را میان متفکران خودی مطرح می‌کنیم، می‌بینیم که برخی از ایشان متکر این نسبت و این تلازم هستند و معتقدند که هیچ رابطه منطقی مستقیمی میان دین‌زدایی و سکولاریسم و توسعه و ترقی علمی و فنی وجود ندارد. برخی از دینداران دلسوز و علاقه‌مند به رشد ترقی جوامع شرقی و به خصوص جوامع اسلامی در پاسخ به این مسئله این طور مطرح می‌کنند که نه تنها دین با توسعه و پیشرفت علمی و فنی تنازع و تقابل و مخالفی ندارد، بلکه بر آن مصدّر است و توصیه هم می‌کند.

اما آنچه هنوز مشخص نیست، بررسی شکل و ساختار نوع پیشرفت و ترقی و تمدن است که با دین رابطه و نسبت پیدا می‌کند؛ آیا آن توسعه و پیشرفت و ترقی دنیوی که منظور نظر قرآن و حدیث اسلامی (و به یک تعبیر منظور نظر همه دنیای و حیوانی) است با این توسعه و ترقی و تمدن که در این چند سده اخیر در غرب شکل گرفته و از غرب به مناطق دیگر سرایت کرده یکی است یا اینکه تفاوت دارد. اگر یکی است و این تمدن معاصر، به همین صورت (البته با حذف برخی ناهنجاریهای اخلاقی) می‌تواند با دین جمع شود، پس تکلیف آن همه نظریه و مکتب نظری که در این چند سده اخیر جدایی دین از دنیا و سیاست را تبلیغ و اجرا می‌کرد، چه می‌شود؟ آیا همه آن حرفها دروغ و تزویر و فریب بود و به اصل توسعه و تمدن غربی ربطی نداشت، یا اینکه بین این حرفها و نحوه شکل‌گیری تمدن معاصر غرب نوعی تلازم و تناسب وجود دارد؟ و اگر هم آنها (تمدن و ترقی مورد نظر دین و تمدن و ترقی معاصر مغرب زمینی) با هم تفاوت دارند و یکی نیستند، تفاوت آنها در چه چیز است و فرق آنها چگونه معلوم و معین می‌شود؟

حجت‌الاسلام لاریجانی: من سؤال را این طور فهمیدم که آیا بین فهم ما از دین و بین توسعه و تکنولوژی غربی تعارضی وجود دارد یا نه. شاید بهتر باشد مسئله را به مرحله‌ای عقب‌تر برگردانیم و از نسبت بین دین و شناخت طبیعت پرسیم، که در واقع پشتوانه توسعه و تکنولوژی است. فی حد ذاته نمی‌توان گفت که بین دین و شناخت طبیعت تعارضی وجود دارد و اگر در جایی علمی پدید آید که با اغراض انسانی منافات داشته باشد آن بحث دیگری است. پس بین دین و شناخت طبیعت

تعارضی وجود ندارد مگر آنکه آنها ابزاری شوند که با غایات دین و اخلاق انسانی منافات داشته باشند. البته توسعه و تکنولوژی می‌تواند مستلزم مسائلی فراتر از «شناخت طبیعت» باشد. تهافت و تعارض

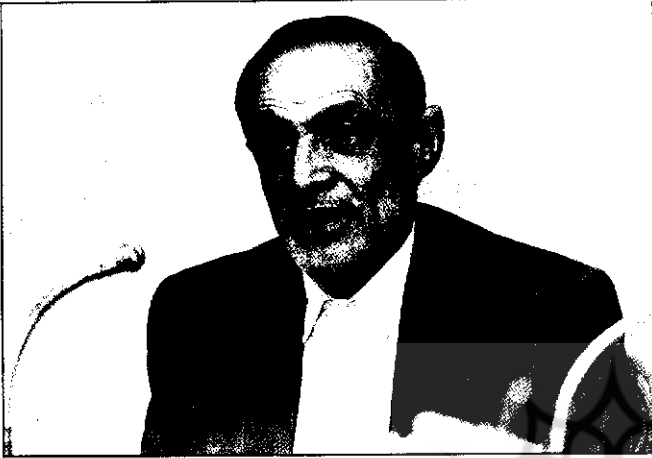


تکنولوژی و توسعه غربی، با دین ممکن است در مجاری مختلفی تصور شود. ممکن است در سطح باورها و اعتقادات دینی مطرح شود. چون تکنولوژی موجود غربی زائیده نوعی شناخت خاص است و این شناخت با باورهای دینی جمع نمی‌شود. و ممکن است تهافت مذکور در سطح «عمل دینی» مطرح شود؛ توسعه و حیات خاص آن، چندان با دستورات دینی راجع به معیشت دین باوران، وفق نمی‌دهد. توسعه مستلزم نوعی معیشت است و دین مستلزم نوعی دیگر. و هكذا.

اینها برخی دعاوی مطرح شده در تعارض دین با تکنولوژی و توسعه است. ولی حقیقت این است که صحت این گونه دعاوی واقعاً قابل تردید است. اینکه تکنولوژی غربی با پاره‌ای ارزشها و باورها و شناخت فلسفی خاصی پیچیده شده باشد، به طوری که نتوان آن را بدون این باورها و شناختها داشت، ادعایی است که دلیلی بر آن اقامه نشده است. و همینطور تهافت تکنولوژی با معیشت دین باوران. نکته مهم این است که بسیاری از ارزشها و معیارهای دینی کلی‌اند و چندان فرق نمی‌کند که در چه عالمی تطبیق می‌شوند: عالم ساده روستایی یا شهری، عالم ساده ۱۴ قرن پیش یا حال. به عنوان مثل «زهد» را اگر همان بی‌علاقگی به دنیا و قطع محبت دنیا بدانیم: در این صورت فرقی نمی‌کند که این زهد در معیشت روستایی رخ دهد یا شهری، در قرن اول هجری باشد یا در عصر تکنولوژی.

البته این سخن درستی است که پدیده‌ای چون «تکنولوژی» پدیده‌ای پیچیده است و تا جوانب آن خوب شکافته نشود، نمی‌توان راجع به آن قضاوت کرد. غرض این بود که دعاوی فوق چندان موجه به نظر نمی‌رسد،

ماست. واضح است که به این معنی دنیا مورد مذمت نیست. و یک معنی در رابطه با انسان دارد یعنی دلبستگی و دوستی و علاقه‌ای که انسان به دنیا پیدا می‌کند و آن را مقصد قرار می‌دهد؛ و در آن فرو می‌رود؛ این همان حب



***دکتر مجتبیوی: بایستی بدرستی روشن شود که منظور ما از علم و پیشرفت و توسعه چیست؛ توسعه و پیشرفت تا جایی که برای بشر مضر نباشد، لازم و ضروری است.**

دنیاست که مورد ندامت و نکوهش است. «حب الدنيا راس کل خطیة» سر همه گناهان دوست داشتن دنیا یا دنیادوستی است. در قرآن نیز بارها زندگی دنیا سرگرمی و بازی و کالای فریب نامیده شده است. این همان مسئله حب دنیا است که در یک آیه، امور دنیوی شرح داده شده است: **رُزْنَ لِلنَّاسِ حَبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ البَنینِ وَ القناطرِ المَقْنَطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الخیلِ المَسُومَةِ وَ الإِنعامِ وَ الحرثِ ذلکِ متاع الحیاةِ الدنیا»** یعنی دوستی خواهشها و خواستنی‌ها از زنان و فرزندان و اموال گرد آمده از زر و سیم و اسبان نشاندار و چارپایان و کشت، برای مردم جلوه و آرایش یافته، اینها بهره و کالای زندگی دنیاست.

مردم هم اینگونه چیزها را دنیا می‌دانند، بنابراین تعلق و دلبستگی به اینگونه چیزهاست که غفلت می‌آورد. کسی که به موقعیت خود در این جهان پی‌برد و دانست که به چه دلیل به این جهان آمده است و خلقت او برای چیست، دنیا برای او امر گذرایی خواهد شد که باید آن را سر و سامانی دهد تا خاطرش آسوده باشد. البته تلاش در دنیا لازم است، چرا که انسان بدون تلاش در امر معاش و زندگانی دنیوی به فقر مبتلا می‌شود و فقر به کفر نزدیک است و ثانیاً انفاق و ایثار و بخشش از جمله کارهایی است که در دنیا صورت می‌پذیرد ولی توشه‌ای برای آخرت است اما کسی که دچار حب دنیا شده است، اصلاً بویی از خداوند و آخرت نبرده است؛ کسی که غرق در

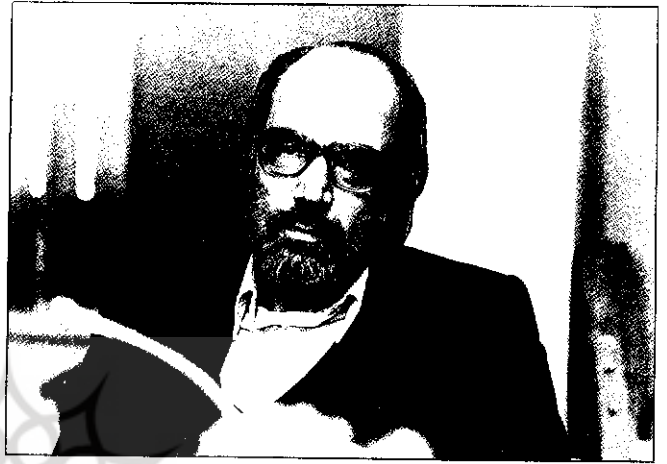
مگر اینکه ادله و شواهد خاصی از نو یافت شوند و آن را تقویت کنند. برای بنده این سؤال مطرح است. که این تلازم را چطور کشف می‌کنید. آیا واقعاً بین نفی دین و بین توسعه آنها تلازم بوده است. این ممکن است یک امر غرضی نسبت به خود دین بوده باشد. چون علم به عنوان فعالیت علمی عالمان تابع مقاصد و اهداف و علل و اسباب متعددی می‌تواند باشد و دلیلی ندارد که ما دین را تنها سبب رافع یا دافع یا محرک بدانیم.

دکتر داوری: آقای ترقی‌جاه به مسئله‌ای اشاره کردند. مقصود ایشان این نبود که به اثبات این ملازمه پردازند ولی آنچه را که نمی‌توان منکر شد این است که در جامعه غربی این فکر وجود دارد که ما با علم و عقل مسائل خود را حل می‌کنیم و نیازی به دین نداریم و در جنب این مسئله، مسئله دیگری مطرح می‌شود و آن این است که ما احکام دین را با آنچه که عالم کنونی طی می‌کند تطبیق می‌دهیم. اگر کسی بگوید که ما در عصر علم و تکنیک نیازی به دین نداریم و اگر نیازی هم هست نیاز روان‌شناسی است و ما باید این احکام و بایدها و نبایدها را با مسیر عالم در جهان تطبیق دهیم؛ در این خصوص دوستان چه می‌فرمایند؟

دکتر مجتبیوی: در آغاز عرض کردم که دنیا یک معنی در ذات خود دارد و آن همان عالم طبیعت در دسترس

امور و مسائل دنیوی شود، دیگر از آخرت در فکر و عمل او خبری نیست. خدا در زندگی این گونه افراد نقشی ندارد پس منظور از دنیا و این گونه چیزها وسایل نیست و مولوی نیز مراد نظرش چنین نبوده است.

پیامبر و کتاب را بپذیریم تا برسیم به مسائل دیگر. به عبارت دیگر اثبات این نکته که دین ما جامعه ما را خوب اداره کرده و قوانین شما جوامع شما را اداره نکرده، در نظر یک منکر چندن مشخص نیست تا بتوان از آن به عنوان



***دکتر داوری: من فکر می‌کنم همهٔ نظمهای سیاسی و اجتماعی روگرفتی از دین است و همهٔ ایدئولوژیها یک تشبیهی به دین می‌کنند.**

حجت‌الاسلام صادق لاریجانی: به نظر من مطلب بسیار روشن است. آقای دکتر مجتبی‌بی به جای بیان معنای «دنیا» و لوازم آن، «حب دنیا» و لوازم آن را بیان کرده‌اند. در حالی که بحث بر سر خود «دنیا» است. حب دنیا همان دنیاپرستی است و همان چیزی است که در قرآن و روایات مذموم شمرده شده و حتی مذموم بودن آن عقلاً هم ثابت است. ولی این مسئله غیر از خود دنیا است و خواست آن به عنوان وسیله؛ خواستن دنیا به عنوان یک وسیله و یا ظرف عمل غیر از پرستیدن آن است.

عده‌ای از غریبان می‌گویند که ما نیازی به دین نداریم چرا که با عقل و علم خود زندگی خویش را اداره می‌کنیم. باید دید چه پاسخی می‌توان به کسی که ادعا می‌کند با عقل خودمان می‌توانیم زندگی را بچرخانیم، ارائه کرد.

به عنوان مثال می‌گوییم که انسانها نیاز دارند به کسی تعلق داشته باشند و روان‌شناسان این نیاز را تشخیص داده‌اند و بعد می‌گوییم که برای پاسخ به این نیاز دین را قبول داریم. یا می‌گوییم که ما نیاز به انتظام جوامع داریم و دین را برای همین مسئله می‌خواهیم. اگر روی آوردن به دین را در این گونه مسائل شرف کنیم با مشکلات بسیاری برخورد خواهیم کرد چون اثبات اینکه دین یک امر بی‌بدیل در ایجاد و ارضاء نیازهاست چندان سهل نیست گرچه خود واقعیت غیرقابل تردیدی است [از دیدگاه یک متدین] پس طبیعی این است که ما ابتدا وجود خدا و

سلاحی در اثبات دین استفاده کرد. به طور روشنتر می‌توان گفت دو نوع رویکرد به دین داریم که می‌توان آن را «رویکرد از بالا» و «رویکرد از پایین» نامید: در رویکرد اول شخص به خدا و پیامبر و کتب آسمانی و دستورات آن ایمان می‌آورد و بنابراین هر آنچه در دین آمده است را به صلاح خویش می‌داند و آن را نیاز واقعی خود می‌داند و لذا به آن می‌پیوندد و از عمل به آن در هیچ شرایطی ایا نمی‌کند و برای او مخالفت دین با نیازهای انسانی بی‌معناست.

اما در رویکرد دوم انسان ابتدا نیازهایی را برای خویش تشخیص می‌دهد [ولو از طریق علوم و معارف انسانی] و سپس چون دین را وافی به این نیازها می‌بیند، روی به دین می‌آورد. این چنین رویکردی گرچه مفید است ولی همواره دستخوش تشکیک و شبهات است. هرگاه که معارف و علوم انسانی ادعایی خاص منافی با دین ادعا کنند [ولو بزعم خودشان] شخص باید از نو در مبانی دین خویش تجدیدنظر کند.

البته این را نمی‌توان انکار کرد که تحقیق در لوازم و پیامدهای دین و تقنینهای بشری امر بسیار مهمی است و چه بسا حقایق دین را ثابت کند. چون وقتی «دین» را حق می‌دانیم [از نظر یک متدین] و قوانین آن را الهی و کاملترین قوانین، طبعاً این «کمال» و «الوهیت در تقنین» باید آثارش را در زندگی افراد و معیشت متدینان نشان دهد. بنابراین کاملاً طبیعی و موجه است که رفتار و تبعات

و معیشت جوامع دینی را بررسی کرده و آن را با جوامع غیردینی بسنجیم: مثلاً ببینیم آیا دین در روح و روان آدمی آرامش وطمأنینه بیشتری ایجاد می‌کند؟ و آیا اینست که جوامع غیردینی در نهایت به نوعی سقوط و اضمحلال در جوانب مختلف زندگی کشیده می‌شوند؟ آیا امنیت در جوامع دینی بیشتر نیست؟ و هكذا.

ولی مشکل این است که ما اکنون جامعه‌ای نداریم که تمام قوانین دینی بدون استثنا در آن پیاده شده باشد و مردم همه متخلق به اخلاق دینی شده باشند تا نمونه عینی از تأثیر دین را به عالمیان عرضه کنیم. [و در واقع این وعده‌ای است که به مؤمنان داده شده که در آخرالزمان چنین خواهد بود و مهدی منتظر (عج) چنین جامعه‌ای برپا خواهد کرد.] به علاوه گاه معیار «خوب اداره شدن جامعه» چندان روشن نیست: مثلاً ممکن است کسی معتقد باشد که خوب اداره شدن جامعه این است که همه در رفاه باشند و از مواهب طبیعی بهره‌مند شوند و ... ولی آیا این خود جای بحث ندارد که آیا چنین امری معیار درستی است؟

دکتر مجتبیوی: حالا فرض کنید که آنها بگویند ما جامعه را خوب اداره می‌کنیم و احتیاجی هم به دین نداریم، آیا شما این حرف را تصدیق می‌کنید؟ ما به موازین معتبری احتیاج داریم و باید ببینیم این موازین چیست، توسعه و پیشرفت و سعادت اینها را باید با چه معیار و مقیاسی بسنجیم؟

حجت الاسلام لاریجانی: من این مطلب را قبول دارم که اگر به دین عمل شود به هر حال اداره جامعه بسیار بهتر خواهد شد، ولی اگر ما بخواهیم از خارج دین را اثبات کنیم و بگوییم که ما متدین هستیم و از شما که دین ندارید ولی توسعه و صنعت و تکنولوژی دارید، بهتر زندگی می‌کنیم، کار بسیار مشکلی است.

دکتر مجتبیوی: معلوم نیست که همه یا بیشتر مردم جامعه ما حقیقتاً متدین باشند تا بگوییم ما که متدین هستیم جامعه بهتری داریم. با لفظ و نام و ظواهر کار تمام نمی‌شود و به قول معروف با حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی‌شود. مردم جامعه ما تا اندازه‌ای متدین هستند یعنی نماز و روزه را بجا می‌آورند اما نسبت به اصل و طبیعت و نهاد دین شناخت درستی ندارند و به خصوص اخلاق اسلامی یعنی رفتار و کردار ما یا اکثر مردم ما که مایه

و نشانه بهتر زندگی کردن است، چنانکه باید رعایت نمی‌شود؛ پس اگر کم و کاستی هست مربوط به خود ماست نه مربوط به دین. اما به برکت همان دینمان فساد اخلاقی در جامعه ما کمتر است تا در جوامع غربی.

مسعود ترقی‌جاه: آقای لاریجانی فرمودند که اگر ما از بالا نگاه بکنیم و از بالا التزام به دین داشته باشیم، در آن صورت مسائلی را می‌پذیریم که دین برای ما اصل قرار داده و دیگر درصدد تطبیق اصول دین با اصول خارج از دین بر نمی‌آییم.

بنده در سؤال قبلی که عرض کردم، می‌خواستم به همین نکته برسیم که نحوه تلقی ما (اگر معتقد به دین و حاکمیت دین بر دنیا باشیم) با تلقی یک معتقد به اندیشه سکولار از دنیا چه تفاوتی دارد. حقیر تصور می‌کنم که تاریخ اندیشه و تمدن غربی این تفاوت را تا حد زیادی روشن می‌کند و به نظر من تصادفی نیست که فلسفه جدید (که بنیاد اندیشه سکولار را در خود پروراند و ارائه کرد) درست در همان زمانی پیدا می‌شود و رشد می‌کند که تمدن فنی و مادی جدید هم رشد و نمو پیدا می‌کند. نحوه زندگی دکارت در این زمینه خیلی جالب است. ما می‌بینیم که دکارت از فرانسه به سوی هلند مهاجرت می‌کند و در هلند ساکن می‌شود و در آنجا شروع می‌کند به نوشتن مباحث مهم فلسفی‌اش که بعدها آنها را پایه‌های فلسفه مدرن به حساب می‌آورند. همین دکارت در یکی از نامه‌هایش برای یکی از آشنایانش می‌نویسد که هلند جایی است که می‌شود در آن تفکر کرد و توضیح می‌دهد که آمستردام شهری است که به جز من هیچکس نیست که مشغول تجارت نباشد؛ همه چنان در پی منافع خویشند که من می‌توانم تمام عمر خود را در آن سپری کنم بدون اینکه یک موجود فانی ببینم. همین نظر را اسپینوزا که او هم در آن عصر در هلند ساکن شده بود دارد و می‌گوید که هلند کشوری است که همه در آن مشغول منافع خویشند و هیچ کس به فردی دیگر کاری ندارد مگر اینکه بخواهد بداند او ثروتمند است یا فقیر؛ اینجا نه دینی بر کسی حکومت می‌کند و نه قانونی بر آنها سلطه دارد.

اما چرا هلند قرن هفدهم برای افرادی مثل دکارت و اسپینوزا اهمیت پیدا می‌کند و چرا این هلند که در آن می‌شود تفکر کرد؛ درست در همان زمان به نخستین امپراتوری اروپایی تبدیل می‌شود و چرا در همان زمان که فلسفه جدید به دست کسانی چون دکارت شکل می‌گیرد، تجار و دریانوردان و نظامیان به سوی آسیا به راه می‌افتند

و در صدد فتح دنیا برمی آیند و سرزمینها و مردم دیگر را به استعمار درمی آورند.

برای بنده این سؤال باقی است که اگر هلند سده هفدهم لشکرکشی به سوی مناطق دیگر دنیا را آغاز نمی کرد و اگر منفعت مادی و فردی دین و آئین غالب (یا به قول دکارت: همه) هلندیها نبود؛ آیا ممکن بود در این کشور فضایی به وجود بیاید که برای اندیشمندان چون دکارت محلی امن برای ارائه نظریات جدید فلسفی باشد. اگر این ثروتی که هلندیها از آسیا به اروپا سرازیر کردند، نبود، آیا اصولاً کارخانه های تمدن جدید ساخته می شدند و اگر این منافع نبود آیا انقلاب صنعتی به وقوع می پیوست.

بنده تصور نمی کنم که میان این حوادث همزمان، هیچ رابطه منطقی وجود نداشته باشد و همراهی فلسفه جدید، سکولاریسم، توسعه استعمار، انقلاب صنعتی و نهایتاً این توسعه اقتصادی سرسام آور، یک امر تصادفی باشد و جوامع دیگر نتوانند هر یک از اینها را از دیگری جدا کرده به عنوان الگوی خود انتخاب کنند. آقای لاریجانی فرمودند که دین از بالا می آید و وقتی از بالا آمد التزام به آن هم برای متدینین قطعی است. اگر این را بپذیریم باید بپذیریم که دین مدام انسانها را از زیاده روی در امر دنیا برحذر می دارد و اگر مردم این التزام را بپذیرند، آیا می توانند همان کاری را بکنند که هلندیها در قرن هفدهم، پرتغالیها و اسپانیها و انگلیسها در قرن هجدهم و فرانسویها و روسها در قرن نوزدهم و آمریکاییها در قرن بیستم انجام دادند. آیا آنها هم می توانند این طور به استثمار و استعمار ملل دیگر و جمع آوری ثروت دیگران برای ایجاد توسعه و ترقی دنیای خودشان اقدام کنند؟ اگر این کار ممکن نیست پس باید ببینیم که دین چه الگویی برای توسعه دنیا مطرح می کند و این الگو در دنیای معاصر چگونه به تحقق خواهد رسید؟

دکتر مجتبیوی: در جوامع ما آن چنان تعارضی میان علم و دین وجود ندارد و این مسئله بیشتر در جوامع غربی مطرح است. غربیان به این دلیل نیازی به دین احساس نمی کنند که تصور می کنند دین در مقابل علم و صنعت و پیشرفت است؛ اما تصور غربیان، تصور نادرستی است؛ مخصوصاً نسبت به اسلام معنای پیشرفت و توسعه و ترقی باید به درستی روشن شود. اگرچه اصولاً پیشرفت و توسعه برای انسان و انسانیت انسان است ولی ممکن است همین پیشرفت سبب ضرر

رساندن به انسان هم بشود، مثل ساختن بمب اتم. در قرآن دعوت به شناخت طبیعت بسیار شده و آمده است: «خلق لکم ما فی الارض جمعیا» بنابراین هیچ چیز بیهوده آفریده نشده بلکه برای انسان ساخته شده و باید آنها را شناخت و از آنها در زندگی به نحو صحیح بهره برداری کرد. در آنجایی که انسان به اخلاقیات درست و کردار پسندیده از یک سو و به پیشرفت و توسعه از سوی دیگر تشویق می شود، تمام اینها برای سر و سامان دادن به زندگی بشر است؛ به طوری که به کمالات انسانی لطمه ای وارد نشود.

اسلام دستورهای داده است که اگر آنها را رعایت کنیم دنیا برای انسان مضر نخواهد بود. اولاً باید دانست که قصد و غایت خلقت دنیا چیست؟ نباتات و حیوانات و معادن برای انسان آفریده شده است و انسان باید طوری از آنها استفاده کند که سبب رشد و کمالش شود. انسان نباید فدای مظاهر طبیعت شود، بلکه باید آنها را برای رسیدن به هدف غایی خود پله قرار دهد. و ثانیاً انسان بایستی در تحصیل روزی در پی روزی حلال باشد و تنها به اندازه نیازهای ضروری زندگی دنبال معاش برود و دچار طمع و حرص نشود، که دنیا را به آب شور تشبیه کرده اند که هر چه بیشتر بیاشامد تشنه تر می شود و ثالثاً به دست آوردن مال دنیا را برای مفاخره و تکبر نخواهد. در تصوّف عرفان بعضی از مسائل آمده که در اسلام نیست، مثلاً زهد در عرفان و تصوّف به معنای ترک دنیاست ولی در اسلام ترک دنیا نیست بلکه فرو نرفتن و گرفتار نشدن در آن است. حضرت علی (ع) فرموده اند اگر کسی تمام زمین را به دست آورد و برای خدا باشد، این انسان زاهد است و اگر همه جهان را ترک کند و برای خدا نباشد زاهد نیست. اینها دستورهایی است که انگیزه آنها رسیدن به کمالات الهی و قرب به خداوند است و اگر با این دستورها درست عمل شود در آن صورت دنیا مضر نخواهد بود. پس بایستی به درستی روشن شود که منظور ما از علم و پیشرفت و توسعه چیست. توسعه و پیشرفت تا جایی که برای بشر مضر نباشد نه تنها رواست بلکه لازم و ضروری هم هست.

